



گنجینه سخنان انیشتین

نوشته شده توسط:

رضا سبزی زاده

به اهتمام mixfile

www.ahooraghalam.ir

کتابخانه رایگان انتشارات اهورا قلم

www.ahooraghalam.ir

انتشارات اهورا قلم با بیش از پانزده سال سابقه انتشار کتاب آماده ارائه خدمات به نویسندگان محترم است.

- ما را کتابخوانها معرفی کنید.
- در شبکه‌های اجتماعی می‌توانید با نام **ahooraghalam** ما را دنبال کنید.
- و یا به وب سایت ما سر بزنید:

www.ahooraghalam.ir

کتابخانه رایگان انتشارات اهورا قلم با هدف ترویج مطالعه فایل‌های کتاب‌های طرفدار را برای شما عرضه می‌کند.
این کتاب‌ها اجازه نشر عمومی را دارند و توسط این انتشارات با ناشرین همکار مجوز ارائه عمومی کسب کرده‌اند.
بدهی است که انتشار رایگان این کتاب‌ها از فایل صادر شده است.

کتابخانه رایگان انتشارات اهورا قلم

www.ahooraghalam.ir

آلبرت اینشتین به آلمان؛ **Albert Einstein**: ۱۴ مارس ۱۸۷۹ - ۱۸ آوریل ۱۹۵۵ (فیزیک‌دان نظری آلمانی بود که نظریه نسبیت را به‌عنوان مهم‌ترین دستاوردش توسعه داد که در کنار مکانیک کوانتومی دو ستون فیزیک مدرن به شمار می‌روند و به خاطر تاثیرش بر فلسفه علم نیز شناخته می‌شود. در نظر عامه مردم، اینشتین بیشتر به خاطر فرمول هم‌ارزی جرم و انرژی یعنی $E=mc^2$ شهرت دارد که از آن به‌عنوان معروف‌ترین فرمول در سراسر جهان یاد می‌شود. او «برای خدماتش در زمینه فیزیک نظری و به‌ویژه کشف قانون اثر فوتوالکتریک»، موفق به کسب جایزه نوبل در سال ۱۹۲۱ شد. اینشتین در امپراتوری آلمان و در یک خانواده یهودی زاده شد. او در سال ۱۸۹۵ به سوئیس رفت و ملیت آلمانی خود را در ۱۸۹۶ باطل کرد. در سال ۱۹۰۰، موفق به اخذ مدرک دیپلم در زمینه ریاضی و فیزیک از مدرسه پلی‌تکنیک فدرال در زوریخ شد. او پس از مدتی موفق شد که به‌عنوان بازرس ثبت اختراع در اداره ثبت اختراعات سوئیس در برن مشغول به کار شود و بین سال‌های ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۹ در این سمت باقی ماند.

او در ۲۶ سالگی، چهار مقاله استثنایی و پیشگامانه در مورد اثر فوتوالکتریک، حرکت براونی، نسبیت خاص و هم‌ارزی جرم و انرژی منتشر کرد که توجه جهان علم را به‌خود جلب کرد و در همین سال نیز موفق به اخذ مدرک دکتری خود از دانشگاه زوریخ شد. در مدت زمان کوتاهی پس از انتشار کارش در زمینه نسبیت خاص، اینشتین کارش را برای توسعه این نظریه به میدان گرانشی آغاز کرد، که در نهایت در سال ۱۹۱۶ تحت

عنوان نسبیت عام منتشر شد و آن را برای مدل‌سازی کیهان به کار برد. او همچنین به بررسی خواص حرارتی نور و نظریه کوانتومی تابش پرداخت که در نهایت به بنیان‌گذاری نظریه فوتونی نور منتهی شد.

در سال ۱۹۳۳ در زمان حضورش در ایالات متحده آمریکا، آدولف هیتلر به قدرت رسید و دیگر به آلمان بازنگشت. در آستانه جنگ جهانی دوم او از نامه‌ای حمایت کرد که در مورد توسعه بالقوه «بمب‌های جدید فوق‌العاده خطرناک» هشدار داده می‌شد و توصیه می‌کرد که ایالات متحده تحقیقات مشابهی را آغاز کند. اینشتین ایده استفاده از شکافت هسته‌ای به عنوان سلاح را به صورت عمومی محکوم می‌کرد و به همراه برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی بیانیه‌ای را با عنوان بیانیه راسل-اینشتین امضا کرد.

او از سال ۱۹۰۸، تدریس فیزیک نظری در دانشگاه برن را شروع کرد و در سال‌های بعد، در دانشگاه زوریخ، دانشگاه کارل در پراگ رفت و مدرسه پلی‌تکنیک فدرال در زوریخ به تدریس ادامه داد. در سال ۱۹۱۴، او به عضویت فرهنگستان علوم پروس در برلین درآمد و به مدت ۱۹ سال در آنجا ماند. اینشتین از همکاران مؤسسه مطالعات پیشرفته در دانشگاه پرینستون در شهر نیوجرسی بود که تا پایان عمرش در سال ۱۹۵۵ نیز این همکاری را حفظ کرد. او بیش از ۳۰۰ مقاله علمی و ۱۵۰ مقاله غیرعلمی منتشر کرد. دستاوردهای فکری و جدید او موجب شد که نام اینشتین معادلی برای هوش و نبوغ محسوب شود

سخنان ناب انیشتین:

به نظر میرسد مشکل اصلی ما کمال خواهی در ابزارها و تداخل اهداف باشد.

کسی که هیچ‌گاه خطایی مرتکب نشده هرگز کار جدیدی را هم شروع نکرده است.

سوالی که گاهی مرا گیج می‌کند این است که من دیوانه‌ام یا دیگران؟
میز، صندلی، ظرفی میوه و یک ویولن. انسان برای شاد بودن به چیز دیگری نیاز دارد؟

تمامی دانش ما، در مقایسه با واقعیت، ابتدایی و کودکانه است. ولی با این حال با ارزش‌ترین دارایی ما است.

همهٔ ادیان، هنرها و علوم شاخه‌های یک درخت هستند.

شکم خالی مشاور سیاسی خوبی نیست.

خشم در آغوش احمق‌ها خانه می‌کند.

هر احمقی میتواند چیزها را بزرگتر، پیچیده‌تر و خشن‌تر کند.

کمی نبوغ و مقدار زیادی جرات نیاز است.

مردی که بتواند در حالی که با تلفن صحبت می‌کند با ایمنی رانندگی کند

به تلفن اهمیتی را که سزاوار آن است نمی‌دهد. به کسی که حقیقت را در

امور جزئی جدی نگیرد نمیتوان در امور بزرگ اعتماد نمود.

اگر از من بپرسید میگویم که گناه در خلوت را به تظاهر به تقوا ترجیح میدهم. قوانین ریاضی در جایی که به واقعیت مربوط می‌شوند قطعی نیستند و وقتی قطعی باشند به واقعیت مربوط نمی‌گردند. همه ما در پیشگاه خداوند به یک اندازه خردمند هستیم و به یک اندازه احمق.

عقل سلیم یعنی مجموعه‌ای از پیش داوری‌ها که تا قبل از هیجده سالگی بدست آمده‌اند.

توجه به انسان و سرنوشتش همواره باید انگیزه اصلی در تالش‌های فنی باشد. هیچگاه این را در حین رسم نمودارها و حل معادلات فراموش نکنید. به نظر من تداخل اهداف و کمال خواهی ابزارها مشخصه‌های زمان ما هستند. نگران مشکلات خود در ریاضیات نباشید. می‌توانم به شما اطمینان دهم که مال من بزرگتر است. تحصیلات آن چیزی است که برای فرد، پس از فراموش کردن آن چه که در مدرسه آموخته است، باقی می‌ماند. هر چیزی را باید تا حد امکان ساده کرد، اما نه ساده‌تر از آن، هر چیزی که مهم باشد لزوماً قابل شمارش نیست. هر چیزی هم که قابل شمارش باشد لزوماً مهم نیست.

چقدر کم اند آنانی که با چشم‌های خود می‌بینند و با قلب‌های خود احساس می‌نمایند. خداوند همیشه ساده‌ترین راه را برمی‌گزیند. خداوند به مشکلات ریاضی ما اهمیتی نمیدهد. او به صورت عملی انتگرال می‌گیرد.

خداوند تاس نمی‌ریزد، نیروی جاذبه مسئول افتادن افراد در عشق نیست.

ارواح بزرگ همیشه با مخالفت خشونت آمیز ذهن‌های متوسط روبرو شده‌اند من آنقدر هنرمند هستم که در خیال خودم آزادانه ترسیم کنم . خیال مهم تر از دانش است.

دانش محدود است، ولی خیال دنیا را در برمی‌گیرد. نمیدانم، اهمیتی هم نمیدهم، فرقی هم نمی‌کند. حوصله آن دسته از دانشمندانی را که یک تکه چوب بر میدارند، نازکترین جای آنرا پیدا می‌کنند و تعداد زیادی سوراخ در آسانترین جای آن ایجاد می‌نمایند ندارم. من هوش خاصی ندارم، فقط شدیداً کنجکاویم. من در چنان تنهایی زندگی می‌کنم که در جوانی دردناک است ولی در سالهای بلوغ فکری گوارا می‌شود.

نگران آینده نیستم، خودش بزودی خواهد آمد. ماه‌ها و سال‌ها فکر می‌کنم در نود و نه مورد نتیجه گیری‌ام غلط است، ولی در صدمین بار حق با من است.

دوست دارم افکار خدا را بدانم بقیه چیزها فقط جزئیات‌اند.

اگر A معادل موفقیت باشد آنگاه فرمول چنین می‌شود $Z+Y+X=A$: که در آن X کار، Y بازی و Z بسته نگه داشتن دهان است.

اگر میدانستم که قفل بازکن میشدم، اگر مردم فقط بخاطر ترس از تنبیه خوب هستند و امید به پاداش دارند پس باید خیلی تاسف بخوریم .

اگر واقعیات با نظریات نمی‌خوانند واقعیات را تغییر دهید. اگر میدانستیم چه می‌کنیم که به آن تحقیق نمی‌گفتیم، می‌گفتیم؟

تخیل مهمتر از دانش است.

در امور مربوط به حقیقت و عدالت فرقی بین مشکلات بزرگ و کوچک نیست چون مسائل راجع به رفتار با مردم همگی یکسان هستند. برای اینکه کسی عضوی معصوم از یک گله گوسفند باشد قبل از هر چیز باید خودش هم گوسفند باشد.

اطالعات به معنی دانش نیست.

دیوانگی: انجام کاری دوباره و دوباره و انتظار نتایج متفاوت داشتن.

روشنفکران مشکلات را حل می‌کنند ولی نوابغ از بروز آنها جلوگیری می‌نمایند آیا عجیب نیست که من که فقط کتاب‌های غیر معروف نوشته‌ام این قدر معروف باشم؟ اینکه فن آوری ما از انسانیت ما جلو زده است به طرز ترسناکی آشکار شده است.

واقعا یک معجزه است.

اینکه کنجکاوی از آموزش رسمی جان سالم به در می‌برد تغییر ماهیت پلوتونیوم ساده‌تر از تغییر ماهیت روح شریر انسانی است. روح فقط به افراد داده می‌شود اینکه تا به این حد در جهان شناخته شده باشی و تا این حد تنها باشی عجیب است. باید بتوان قوانین فیزیک را به یک پیشخدمت توضیح داد دلیلش این نیست که من خیلی زرنگ هستم دلیلش فقط این است که مدت بیشتری روی مسائل کار می‌کنم.

لذت نگریستن و ادارک، زیباترین هدیه طبیعت است. به کاشتن بذرهای خود ادامه دهید، چون هیچگاه نمیدانید کدامیک رشد خواهند کرد - شاید همه‌شان.

آگاهی به آنچه که هست راه مستقیمی را به سوی آنچه که باید باشد نمی‌گشاید. از دیروز درس بگیرید، در امروز زندگی کنید و به فردا امیدوار باشید. مهم این است که از پرسیدن باز نایستید.

منطق شما را از **A** به **B** می‌رساند ولی تخیل شما را به همه جا میبرد. عمیقا به طبیعت بنگرید، پس از آن است که همه چیز را بهتر درک خواهید نمود **عشق، نسبت به وظیفه، معلم بهتری است.**

حافظه فریبکار است چون از وقایع روز رنگ می‌پذیرد. اساسا ساده هستند و اکثر اصول علمی قاعدتا باید بتوان آنها را به زبانی که برای همگان قابل فهم باشد بیان نمود. اکثر مردم می‌گویند که هوش است که یک دانشمند را برجسته می‌سازد، اشتباه می‌کنند: شخصیت است که این کار را می‌کند.

هرگز کاری بر خالف وجدان خود نکنید، حتی اگر قانون از شما بخواهد. هیچ‌گاه یک کنجکاوی مقدس را از دست ندهید. انبوهی از آزمایش‌ها نمی‌توانند ثابت کنند که من درست گفته‌ام، ولی تنها یک آزمایش می‌تواند ثابت کند که اشتباه گفته‌ام. وقتی محدودیت‌های خود را بپذیریم میتوانیم از آنها عبور کنیم.

فقط دو چیز هستند که نهایت ندارند، **جهان و حماقت انسان‌ها**، و تازه در مورد اولی هم مطمئن نیستم. مردم عاشق شکستن چوب هستند، این کاری است که نتیجه‌اش بالفاصله مشاهده می‌شود. سیاست مربوط به زمان حال می‌شود ولی یک معادله تا ابد میماند. ریاضی محض در واقع به شعر

درآمدن نظرات منطقی است. دست خود را یک دقیقه روی اجاق داغ بگذارید، به نظرتان یک ساعت خواهد آمد.

مطالعه، پس از اینکه به یک سنی برسید، ذهن را بیش از حد از کارهای خالقانه دور می‌سازد. هر کسی که بسیار بخواند و از مغزش خیلی کم استفاده کند دچار عادت تنبل‌ها، یعنی تفکر، می‌گردد. علم چیزی بسیار عالی است، اگر آدم مجبور نباشد خرج زندگی‌اش را از آن درآورد. چقدر کم هستند کسانی که با چشمان خود ببینند و با مغز خود بیاندیشند. سعی نکنید موفق شوید، بلکه سعی کنید با ارزش شوید. تالش برای ترکیب عقل و قدرت به ندرت موفقیت آمیز بوده است و آن هم فقط برای مدتی کوتاه. شیطان جریمه‌ای را با چیزهایی که در زندگی از آنها لذت می‌بریم همراه ساخته است. ما یا سالم‌مان را از دست می‌دهیم یا روحمان را و یا اینکه چاق می‌شویم. فرق بین حماقت و نبوغ این است که نبوغ حدی دارد. محیط یعنی همه چیزهایی که جزئی از من نیستند. هر چه سریع‌تر بروید کوتاه‌تر می‌شوید. اصل در معرض خطر تصادف ترس از مرگ غیر عقالنی‌ترین نوع ترس است، چون آدم مرده نیست. آنچه که درک آن از همه مشکل‌تر می‌باشد مالیات بر درآمد است.

مهم این است که از پرسیدن باز نایستید. هر چه نظریه‌کوانتوم بیشتر موفق می‌گردد احماقانه‌تر به نظر می‌رسد.

زیباترین چیز مرموزترین چیز است.

این همان منبع همه هنرها و علوم واقعی می‌باشد. غیر قابل درک ترین چیز در مورد دنیا این است که قابل درک می‌باشد. تنها چیز با ارزش واقعی قوه الهام است .

تنها منبع دانش تجربه است.

تنها چیزی که در آنچه درک میکنم اختلال ایجاد می‌نماید آموخته‌هایم می‌باشد. راز خالقیت در این است که بدانید چگونه منابع خود را مخفی سازید. تراژدی زندگی آن چیزی است که وقتی آدم زنده است در او می‌میرد. ارزش آدمی با آنچه که انجام میدهد معلوم میشود نه با آنچه که می‌گیرد. تمامی دانش چیزی بیش از پالایش افکار روزمره نیست. درک تلگراف بیسیم مشکل نیست. تلگراف معمولی مثل یک گربه خیلی دراز است. دمش را در نیویورک می‌کشید و زبانش در لس‌آنجلس میو میو می‌کند. تلگراف بیسیم هم مثل همین است، فقط بدون گربه دنیا جای خطرناکی برای زندگی است. نه به خاطر مردمان شرور، بلکه به خاطر کسانی که آن شرارت‌ها را نگاه می‌کنند و کاری در مورد آن انجام نمی‌دهند.

فقط دو راه برای زندگی کردن وجود دارد:

❖ یکی این است که هیچ چیزی معجزه نیست.

❖ راه دیگر این است که انگار همه چیز معجزه است.

زمانی می‌آید که ذهن به سطح جدیدی از دانایی می‌رسد، ولی نمی‌تواند بگوید چگونه به آنجا رسیده است. نمی‌توانیم از انسانیت ناامید شویم چون خودمان هم انسان هستیم. نمی‌توانیم مشکلاتمان را با همان ذهنیتی که آنها

را ایجاد کردیم حل نماییم. خیلی باید مواظب باشیم که عقل را تبدیل به خدا نکنیم، البته قدرت دارد ولی شخصیت ندارد. ضعف رفتاری تبدیل به ضعف شخصیتی می‌گردد. وقتی راه حل ساده باشد یعنی اینکه خدا در حال پاسخ دادن است. وقتی دنیا دیگر صحنه امیدها و آرزوهای شخصی ما نباشد، وقتی ما با آن بصورت اشخاصی آزاد، ستایشگر، پرسشگر و مشاهده گر روبرو شویم، آنگاه است که وارد عرصه هر و علم می‌شویم.

کشتی هر کسی که خود را بر مسند قضاوت درباره حقیقت و دانایی بنشانند با خنده خدایان غرق خواهد شد. چرا این علم کاربردی که باعث صرفه جویی در نیروی انسانی می‌شود و زندگی را آسانتر می‌سازد این قدر کم شادی به همراه دارد؟

پاسخ ساده‌ای دارد: چون نیاموخته ایم که از آن استفاده معقول ببریم. احتیاجی به تفکر عمیق نیست. از زندگی روزمره هم می‌توان فهمید که هر کسی برای دیگران زنده است می‌پرسید آیا دفترچه‌ای دارم که نظرات مهم خودم را در آن بنگارم. تا به حال فقط یکی داشته‌ام.

نمی‌توانید همزمان از جنگ جلوگیری کنید و برای آن آماده شوید حیات آدمی وقتی آغاز می‌شود که او از خودش بیرون رود. گاهی بعضی افراد بیشترین بها را برای چیزهایی می‌پردازند که دیگران آنها را به رایگان دریافت می‌کنند. صلح را نمیتوان با زور حفظ کرد. دستیابی به آن تنها از طریق درک ممکن است. نمیدانم سلاح‌های مورد استفاده در جنگ جهانی سوم چه

خواهند بود، ولی سلاح‌های جنگ جهانی چهارم چوب و سنگ خواهند بود نه، این جوری نمی‌شود ...

چگونه می‌خواهید یک پدیده مهم زیست شناختی، مثل عاشق شدن برای اولین بار، را با عبارات شیمی و فیزیک توضیح دهید. آزادسازی نیروی اتم همه چیز به جز شیوه تفکر ما را تغییر داده است.

یکی از قویترین عللی که منجر به ورود آدمی به عرصه علم و هنر می‌شود فرار از زندگی روزمره است. اصلاً معنی ندارد اشخاصی مثل: ما که فیزیک را درک کرده‌اند می‌دانند که تفاوت گذاشتن بین گذشته، حال و آینده تنها یک توهم دائمی و لجبازانه است. واقعیت فقط یک توهم است که البته خیلی ایستادگی میکند. اغلب معلم‌ها وقت خود را با پرسیدن سوالهایی که هدف از آنها یافتن چیزهایی است که دانش آموز نمی‌داند تلف می‌کنند.

هنر واقعی در پرسشگری آن است که ببینیم دانش آموز چه میداند و یا قادر به آموختن چیست هرگز آموختن را وظیفه ندانید، بلکه موقعیتی برای درک زیبایی در عرصه روح است و برای این پدید آمده که شما از آن لذت ببرید و جامعه از کارهای آینده شما منتفع گردد. آموزش باید به گونه‌ای باشد که آنچه ارائه می‌گردد هدیه‌ای با ارزش تلقی گردد، نه یک وظیفه‌شان بهتر است مردم مثل حیوانات باشند و از ضمیر خود بیشتر بهره ببرند. آنان نباید به هنگام انجام کاری نسبت به آن خیلی آگاه باشند. زندگی با ارزش تنها از آن کسی است که برای دیگران زنده باشد. با ارزش‌ترین چیزهای زندگی آنهایی نیستند که برایشان پول دریافت می‌کنیم. کسی که قدر

ارزش‌های فرهنگی را میدانند نمی‌تواند طرفدار صلح نباشد. نمی‌توانید همان طور که به یک اتومبیل عاقله دارید به اسب هم عاقله داشته باشید. اسب احساسات انسانی را به نحوی برانگیخته می‌کند که اتومبیل قادر به آن نیست. قبول دارم که افکار بر جسم تاثیر میگذارد. از زندگی‌ام در سالهای پیری راضی‌ام حس بدله‌گویی خود را حفظ کرده‌ام و نه خودم و نه بغل دستی‌ام را جدی نمی‌گیرم. ذهن خالق هدیه‌ای مقدس و ذهن حسابگر خدمتکاری صادق است. ولی ما جامعه‌ای ساخته‌ایم که خدمتکار را گرامی میدارد و هدیه را فراموش نموده است. اشخاصی مثل شما و من، هر چند که مثل بقیه فانی هستیم ولی با گذر زمان پیر نمیشویم... همواره مثل کودکانی کنجکاو در برابر آن راز بزرگی که در آن زندگی را آغاز کردیم می‌ایستیم به طرز مخوفی آشکار شده است که فن آوری ما از انسانیت ما پیشی گرفته است. باید حداکثر توانمان را بکار گیریم. این مسئولیت مقدس و انسانی ما است. وقتی بپذیریم که جهان چیزی است که در هیچ گسترش می‌یابد، بستن نوارهای که به خود آسان می‌گردد. جستجوی حقیقت با ارزش‌تر از تصاحب آن است. مثال زدن فقط یک راه دیگر آموزش دادن نیست، تنها راه آن است شهرت باعث هر چه بیشتر احمق شدن من می‌گردد، که البته پدیده متداولی است. تنها دلیل وجود زمان این است که همه چیزها با هم اتفاق نیفتند عمیقاً معتقدم که اساس جهان زیبا و ساده است. حقیقت آن چیزی است که از آزمون تجربه سربلند بیرون آید. کلیسا دانشمندان را مرتد میدانست. ولی آنان حقیقتاً انسان‌های متدینی بوده‌اند، چون به نظم جهان اعتقاد

داشته‌اند. اگر مجبور شوم نظریهٔ نسبیت را در یک جمله خلاصه کنم می‌گویم که: زمان، فضا و جاذبه هویتی جدا از ماده ندارند. شما به من بیسبال بیاموزید و من به شما نسبیت یاد خواهم داد ولی نه، صبر کنید. شما نسبیت را سریعتر از من که بیسبال می‌آموزم یاد خواهید گرفت.

زندگی مثل دوچرخه سواری است. برای حفظ تعادل باید حرکت کنید تا وقتی انسان‌ها باشند جنگ هم خواهد بود. به استاندارد ساختن اتومبیل‌ها اعتقاد دارم، ولی به استاندارد ساختن مردم نه. برای شناختن یک کشور باید با خاک آن تماس مستقیم بیابید. نگرستن به دنیا از پشت شیشه اتومبیل بیفایده است. عاشق سفر هستم، ولی از رسیدن متنفرم. سیاست مشکل‌تر از فیزیک است. از رفتن به جاهای شلوغ و ایراد سخنرانی متنفرم. از ایستادن در مقابل دوربین‌ها و پاسخ به سوالات متعدد متنفرم. اینکه افکار عمومی به من، که یک دانشمند هستم و با مفاهیم انتزاعی سر و کار دارم و اگر تنهاییم بگذارند خوشحال خواهم شد، گیر میدهند یک جور بروز روانشناسی توده‌ها است که من از درک آن عاجزم. هنگامی که مهمانان سرشناسی به مالقاتش آمده بودند و همسرش از او خواست لباس رسمی بپوشد: اگر می‌خواهند مرا ببینند من اینجا هستم ولی اگر می‌خواهند لباس‌هایم را ببینند درب کمد را باز کنید و کت و شلوارهایم را نشان دهید. به ریاضیات اعتقاد ندارم. بدترین چیز نسل جوان این است که من دیگر به آن تعلق ندارم. نمی‌توان با آرام نشستن در جایی دور و بنی آدم را کرم حشره خواندن به کسی کمک نمود. جایی که عشق باشد سوال نخواهد

بود. ما مثل بچه کوچکی هستیم که به کتابخانه عظیمی مملو از کتاب‌هایی به زبان‌های مختلف وارد می‌شود. بچه میداند که یک کسی باید آن کتاب‌ها را نوشته باشد. و اما چگونگی زبان آنها را نیز درک نمی‌کند. تنها حدس می‌زند که نوعی نظم مرموز در چیدن کتابها وجود دارد. ولی نمی‌داند آن نظم چیست به نظر من این طرز رفتار باهوش‌ترین انسان‌ها در مقابل خداوند است. ما میبینیم که جهان به طرز شگفت‌انگیزی مرتب می‌شود و از بعضی قوانین پیروی می‌کند ولی تنها اندکی از این قوانین را میفهمیم ذهن محدود ما نمیتواند نیروی مرموزی را که صور فلکی را به حرکت در می‌آورد درک کند.